

بررسی مفهوم و ماهیت عشق در اشعار فروغ فرخزاد

*نادر مسلمی^۱ - مصطفی گرجی^۲ - فاطمه کوپا^۳

۱- دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
nader_moslemi@yahoo.com

۲- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران.
Gorji11@yahoo.com

۳- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران.
f.kouppa@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	یکی از موضوعات پربسامد در مجموعه دیوان شاعران معاصر البته با رنگ و بوی خاص و تازه عشق و متعلقات آن است که بررسی زوایا و ابعاد آن با عنایت به
تاریخ دریافت:	مباحث هستی‌شناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و... در شعر معاصر نیازمند پژوهشی کلان و فراگیر است. از این نظر، فروغ فرخزاد یکی از شاعران برجسته و تاثیرگذار بر جریان شعر معاصر فارسی است که در حوزه یاد شده با رویکردی
تاریخ پذیرش:	تازه در زمینه‌های ماهیت‌شناسی، وجود‌شناسی، غایت‌شناسی و وظیفه‌شناسی در حوزه عشق؛ چه از نظر کمیت و یا کیفیت، اشعار بسیاری سروده است. در این مقاله که به روش تحلیلی-توصیفی انجام گرفته، نویسنده مجموعه
واژه‌های کلیدی:	اشعار این شاعر را در چهار بخش یاد شده طبقه‌بندی، تحلیل و بررسی کرده است. با نگاه فراگیر به موضوع عشق و رویکرد این شاعر، چنین بر می‌آید که در
گریز‌پذیری	حوزه علل پیدایش و ظهور عشق وی در دوره اول، آفرینش شیطان و رانده شدن آن از بهشت برین و در دوره دوم، آشنایی با عرفان و مفاهیم وحیانی را
گریزناپذیری	مهم‌ترین عامل ظهور عشق در بحث وجود‌شناسی عشق معرفی می‌کند.
عشق	
محبت	
فروغ	

۱. مقدمه

پیش از پرداختن به مسئله عشق در مجموعه اشعار فروغ، باید گفت که چهار مسئله اساسی در حوزه روان‌شناسی و فلسفی عشق وجود دارد که توجه به تبیین و ایضاح مفهوم و مصادیق عشق کمک فراوانی خواهد کرد.

نخستین بخش از بررسی مفهوم و ماهیت عشق، معناشناسی است و از مهم‌ترین و در عین حال ابتدایی‌ترین نکات در مقام بیان معناشناسی، توجه به تعریف و ماهیت عشق است. از جمله مباحثی که در این زمینه مطرح می‌شود؛ به فلسفه و جوهره وجودی عشق بر می‌گردد. دومین بخش از بررسی مفهوم و ماهیت عشق، وجودشناسی است. در این بخش می‌توان نگاه شاعر را در دو محور ذیل بررسی و تحلیل کرد:

۱- انواع عشق: یکی از مسائلی که در حوزه وجودشناسی عشق باید بدان دقت کرد مسئله انواع عشق و طبقه‌بندی آن است. به طور کلی تمامی عشق‌ها را در یک نگاه می‌توان به دو دسته عشق‌های زوال‌پذیر و عشق‌های زوال‌ناپذیر، تقسیم نمود.

۲- علل و عوامل ظهور و پیدایش عشق: در باره‌ی خاستگاه عشق با توجه به نوع نگاه به اجزا و مؤلفه‌های آن، دیدگاه‌ها و باورهای مختلفی وجود دارد.

سومین بخش از بررسی مفهوم و ماهیت عشق، غایت‌شناسی (هدف/فائده/نتیجه) است که در آن نتیجه یا نتایج (مثبت و منفی) و احیاناً هدف‌نهایی عشق بررسی می‌شود و اینکه انسان عاشق از عشق خود چه می‌آموزد. نتایج مثبت به عشق‌های گریزناپذیر اشاره دارد که به رسیدن و کمال ختم می‌گردد. این نوع عشق‌ها بعد عرفانی داشته و قابل تفسیر است و نتایج منفی به عشق‌های گریزپذیر اشاره دارد که حاصل ناپرهیزی‌های انسان و عبور از چراغ قرمز است که ثمره‌نهایی آن بروز مشکلات روح‌روانی، پیروی از نفس و خواهش‌های جسمانی و نفسانی و احساس گناه و شرمساری و بدنامی و رسوایی، تنهایی و انزواطلبی و گوشه‌نشینی، یأس و نومیدی، غفلت و بی‌خبری، سرگردانی و بی‌خانمانی، فرار و گریز از مردم و قطع رابطه با دنیای خارج، اسارت و گرفتاری، درون‌گرایی و عدم اعتماد به دیگران و در آخر سر به شورش فردی گذاشتن و عصیانگر شدن.

چهارمین بخش از بررسی مسئله عشق، وظیفه‌شناسی یا رویکرد و شأن اخلاقی عشق است. اینکه انسان در رویارویی با پدیده عشق در زندگی خود و دیگران، چه رویکرد اخلاقی

باید در پیش گیرد و کیفیت مواجهه او در مقابل عشق خود چگونه باشد. این رویارویی از دو راه امکان پذیر است:

۱- گریز ناپذیری: عاشق در مقابل عشق، صبر و بردباری پیشه کند و آن را به جان خریدار باشد.

۲- گریز پذیری: عاشق در مقابل عشق، با تهور و جسارت و شجاعت تمام، از آن بگریزد. سؤال مقدر در آغاز این پژوهش این است که شاعر در باره کدام یک از مؤلفه های چهارگانه بیشتر داد سخن داده و در کجا سکوت اختیار کرده است و دلایل پردازش هر کدام از این مفاهیم چهارگانه چیست؟

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

یکی از مفاهیم و مسائل مهم و مکرر در مجموعه ی ادب فارسی، عشق و مجموعه واژگانی است که پیرامون آن سیستم شکل می گیرد. این مفهوم با توجه به شرایط، اوضاع فرهنگی و اجتماعی هر دو ظهور و بروزی خاص یافته است که کشف و بررسی حدود و ثغور آن می تواند به جامعه شناسی ادبیات و تحلیل درست تر و جامع تر متون ادبی کمک کند. در این تحقیق، نویسنده با توجه به تفاوت مفهوم عشق در دستگاه فکری انسان معاصر و اشراف به فضای اندیشگان ادبیات کلاسیک و با توجه به حقیقت عشق سعی می کند مفهوم عشق را با رویکردی تازه، در دستگاه فکری فروغ فرخزاد تحلیل و بررسی کند.

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

این تحقیق دو هدف کلی را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است؛ نوع بیان و نحوه نگرش شاعر به پدیده عشق و کاربرد واژگان و ابزار مورد استفاده شاعر در ارائه مفهوم عشق.

۳-۱. پیشینه پژوهش

پیرامون مسأله عشق در اشعار فروغ فرخزاد، چندین اثر به چاپ رسیده است که از میان آنها می توان به مقاله «عشق و کارکردهای آن در اشعار فروغ فرخزاد» نوشته محمدرضا حاجی آقا بابایی و پایان نامه «تحلیل و بررسی مقوله عشق در اشعار فروغ فرخزاد و سهراب سپهری»

نوشته مهرزاد مدیری اشاره کرد اما تا آن جایی که محقق بررسی کرده؛ تا کنون اثری در باب این موضوع مشاهده نشده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. مفهوم و ماهیت عشق در نظام فکری فروغ

در یک نگاه کلی به دفاتر اشعار فروغ و این که یکی از واژگان پر بسامد در مجموعه اشعار او عشق است؛ چنین مستفاد می‌شود که در تبیین این مسئله و خاستگاه آن با توجه به نوع دیدگاه‌ها، فروغ برای ظهور و پیدایش عشق، به عوامل متعدد توجه داشته است. وی در دوره اول، آفرینش شیطان و راندن او از مقام برین راه، مهم‌ترین علت ظهور و پیدایش عشق می‌داند و در دوره دوم، عرفان و مفاهیم قرآنی را. در این پژوهش با توجه به جایگاه حقیقت عشق در نظام فکری فروغ، به بررسی مجموعه اشعار او در چهار زمینه معنا شناسی، وجود شناسی، غایت شناسی و وظیفه شناسی خواهیم پرداخت. به طور کلی، اشعار فروغ را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

- دوره اول (۱۳۳۱ تا ۱۳۳۷) شامل سه مجموعه اسیر، دیوار و عصیان.

فروغ در دوره اول شعر سرایی خود، از واژه عشق بسیار بهره برده است. این واژه (۱۲۵) بار در سه اثر اولیه فروغ در مکان سوم بسامدی واژگانی قرار دارد و این توجه عمده شاعر به این پدیده است. عشق و جوانی و بیان احساسات، خصوصاً توجه به جنسیت یا جنسیت گرایبی زنانگی در دوره اول بیشتر از دوره دوم برای فروغ حائز اهمیت است. فروغ نخستین شاعر بانوی ایرانی است که تا این حد در اشعار خود به فمینیست نظر دارد و حس زن بودن و حمایت از حقوق زنان زندگی او را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. به عنوان نمونه:

«آرزویی است مرا در دل

که روان سوزد و جان کاهد

هر دم آن مرد هوس ران را

با غم و اشک و فغان خواهد.» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۱۱۲)

«چیستم من؟

زاد یک شام لذت بار

ناشناسی پیش می‌راند در این راهم ...

کی رهایم کرده‌ای تا با دو چشم باز
بر گزینم قلبی، خود از برای خویش.» (صاعدی، ۱۳۸۶ : ۱۳۱)

- دوره دوم (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵) شامل دو مجموعه تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد.

این دوره از شعر سرایی فروغ، نشانگر رشد زبانی و فرهنگی اوست. فروغ دیگر از گناه و هوس حرف نمی‌زند و در کلام او عشق، کم کم محو می‌شود و اگر چه وجودش هنوز باقی است اما مفهوم مادی خود را هنوز از دست نداده در حالی که کلماتی از قبیل خدا و ستاره و پنجره بیش تر در اشعار او جلوه می‌کنند. این بدان مفهوم است که شاعر از آن همه گرفتاری و اسارت‌های روحی روانی و لذت‌های زودگذر دنیوی کم کم رهایی یافته و روزه‌های امید به روی او باز شده است و اینکه به چه علت ناگهان این اتفاق افتاده، باعث شگفتی مخاطب است. به عنوان نمونه:

«نگاه کن تمام آسمان من

پر از شهاب می شود...

به راه پر ستاره می کشانیم

فرا تر از ستاره می نشانیم.» (فرخزاد، ۱۳۷۹ : ۳۰۸)

یا

«این کیست این کسی که روی جاده ی ابدیت

به سوی لحظه ی توحید می رود.» (همان، ۴۳۵)

من پشیمان نیستم

من به این تسلیم می‌اندیشم

این تسلیم درد آلود

من صلیب سرنوشتم را

بر فراز تپه های قتلگاه خویش بوسیدم.» (جلالی، ۱۳۷۷ : ۵۲۰)

۲-۲. معنا شناسی و ماهیت عشق

در بحث معناشناسی و ماهیت عشق، فروغ مفهوم عشق را علاوه بر واژه عشق با کلمات معادل و برابر آن، از قبیل دوست داشتن، محبت، شور، شوق، اشتیاق و... بیان می‌کند. به عنوان نمونه:

دوست داشتن:

«آری آغاز دوست داشتن است

گر چه پایان راه ناپیداست

من به پایان دگر نیندیشم

که همین دوست داشتن زیباست.» (فرخزاد، ۱۳۷۹ : ۶۹-۷۰)

محبت:

«آن ماه دیده است که من نرم کرده‌ام

با جادوی محبت خود قلب سنگ او

آن ماه دیده است که لرزیده اشک شوق

در آن دو چشم وحشی و بیگانه رنگ او» (همان، ۷۸)

شور:

«آه باور نمی‌کنم که مرا

با تو پیوستنی چنین باشد

نگه آن دو چشم شور افکن

سوی من گرم و دلنشین باشد.» (همان، ۱۹۸)

شوق:

«چو ز در آمد و بنشست خموش

زخمه بر جان و دل چنگ زخم

با لب تشنه دو صد بوسه ی شوق

بر لب باده ی گلرنگ زخم.» (همان، ۱۳۰)

اشتیاق:

«بیچاره دل که با همه امید و اشتیاق

بشکست و شد به دست تو زندان عشق من
در شط خویش رفتی و رفتی از این دیار
ای شاخه بشکسته ز طوفان عشق من.» (همان، ۱۵۴)

ضمناً این شاعر از عشق برداشت‌های متفاوتی دارد و تعریفاتی که از آن می‌کند غالباً مضمون‌های تازه‌ای به دست می‌دهد که شاید به راحتی نتوانیم بین این برداشت‌ها مرزی قائل شویم. این چندگانگی برداشت‌ها در مفهوم عشق را در همه آثار این شاعر، از جمله نامه‌ها، مقاله‌ها و نوشته‌ها، مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها و از همه مهم‌تر اشعار می‌توان دید.

۲-۳. وجود شناسی عشق

در بحث وجودشناسی عشق، می‌توان نگاه شاعر را در دو محور (انواع عشق و علل و عوامل ظهور و پیدایش آن) بررسی و تحلیل کرد:

۲-۳-۱. انواع عشق

در محور اول، انواع عشق از منظر شاعر در دو دوره قابل ملاحظه است:
در دوره اول، عشق در نظر فروغ از نوع دنیوی و پست است اما در نگاه کلی، عشق در این دوره از نظر شاعر، از نوع زوال پذیر است (زود از بین می‌رود) که شاعر از پذیرفتن این نوع عشق معمولاً سر باز می‌زند و راهی جز فرار ندارد و بالأخره با شجاعت از چنگال آن می‌گریزد. بنابراین، رویکرد شاعر در برخورد با این نوع عشق، از نوع گریزپذیری است. فروغ برای این نوع عشق، ویژگی‌هایی قائل می‌شود که بیشتر آن را به صفت اصلی‌اش، نزدیک‌تر می‌کند. اینکه این نوع عشق:

۱- شادی را از عاشق می‌گیرد:

«به خدا غنچه شادی بودم

دست عشق آمد و از شاخم چید» (همان، ۸۲)

۲- امید عاشق را به عبث مبدل می‌کند:

«چرا امید بر عشقی عبث بست؟

چرا در بستر آغوش او خفت؟» (همان، ۸۵)

۳- عاشق را به وادی گناه و جنون می‌کشاند:

- «این عشق آتشین پر از درد بی امید
در وادی گناه و جنونم کشانده بود» (همان)
- ۴- باعث ننگ عاشق است:
«رفتم مگو مگو که چرا رفت ننگ بود
عشق من و نیاز تو و سوز و ساز ما» (همان، ۸۸)
- ۵- عاشق را گمگشته می‌کند:
«گم شدم در پهنه صحرای عشق
در شبی چون چهره بختم سیاه» (همان، ۹۹)
- ۶- هیچ حاصلی برای عاشق ندارد:
«این چه عشقی است که در دل دارم
من از این عشق چه حاصل دارم» (همان، ۱۰۱)
- ۷- عاشق را به سراپرده خاک می‌کشاند:
«ترسم این عشق سر انجام مرا
بکشد تا به سرا پرده خاک» (همان)
- ۸- در نظر عاشق به سراب مبدل می‌شود:
«آتش عشق به چشمت یک دم
جلوه‌ای کرد و سراپی گردید» (همان، ۱۰۲)
- ۹- به عاشق پشت پا می‌زند:
«من به مردی وفا نمودم و او
پشت پا زد به عشق و امیدم» (همان، ۱۰۴)
- ۱۰- عاشق را غمگین می‌کند:
«شعر گفتم که ز دل بر دارم
بار سنگین غم عشقش را» (همان، ۱۰۹)
- ۱۱- به عاشق ستم می‌کند:
«شعر خود جلوه‌ای از رویش شد
با که گویم ستم عشقش را» (همان)

- ۱۲- آرامش را از عاشق می‌گیرد و او را رنجور می‌کند:
«از بیم و امید عشق رنجورم
آرامش جاودانه می‌خواهم» (همان، ۱۱۹)
- ۱۳- غرور عاشق را قربانی می‌کند:
«دیگر نکنم ز روی نادانی
قربانی عشق او غرورم را» (همان، ۱۲۰)
- ۱۴- آفتاب گمشده عاشق است:
«تا بر گذشته می‌نگرم عشق خویش را
چون آفتاب گمشده می‌آورم به یاد» (همان، ۱۲۴)
- ۱۵- هم چون فرض محالی است که سینه عاشق را در حسرت خویش می‌سوزاند:
«چه ره آورد سفر دارم ای مایه ی عمر؟
سینه‌ای سوخته در حسرت یک عشق محال» (همان، ۲۰۷)
- ۱۶- هم چون خورشید یخ بسته است که به عاشق گرمی نمی‌بخشد:
«دیگر گرمی نمی‌بخشی / عشق‌ای خورشید یخ بسته» (همان، ۲۱۰)
- ۱۷- سینه عاشق را می‌سوزاند:
«لب من از ترانه می‌سوزد
سینه‌ام عاشقانه می‌سوزد» (همان، ۲۷۸)
- ۱۸- آتش به جان عاشق می‌افکند:
«ترسم این شعله سوزنده عشق
آخر آتش فکند بر جان» (آزاد، ۱۳۸۴: ج ۲: ۴۳۹)
- ۱۹- عاشق را با حسرت و درد همراه می‌کند:
«یاد عشقی که با حسرت و درد
رفت و خاموش شد در دل گور» (همان، ۴۴۰)
- ۲۰- عاشق وجودش را در راه آن فدا می‌کند:
«من صفای عشق می‌خواهم از او
تا فدا سازم وجود خویش را» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۳۳)

در دوره دوم، عشق در نظر فروغ از نوع معنوی و والا است. در نگاه کلی، عشق در این دوره از نظر شاعر، از نوع زوال ناپذیر است (از بین نمی‌رود) که شاعر این نوع عشق را معمولا می‌پذیرد و به جان و دل می‌خرد و بالأخره راهی جز صبر و تحمل ندارد. بنابراین، رویکرد شاعر در برخورد با این نوع عشق، از نوع گریز ناپذیری است. فروغ برای این نوع عشق نیز ویژگی‌هایی قائل می‌شود که بیشتر آن را به صفت اصلی‌اش، نزدیک‌تر می‌کند. این که این نوع عشق:

۱- عاشق را ایثار گر می‌کند:

«عشق چون در سینه‌ام بیدار شد

از طلب پا تا سرم ایثار شد» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۳۳۳)

۲- عاشق را از تاریکی نجات می‌دهد:

«عشق دیگر نیست این خیرگی است

چلچراغی در سکوت و تیرگی است» (همان)

در این دوره، فروغ از نوعی نا بسامانی ذهنی و روانی رنج می‌برد و این خود معلول عوامل دیگری است از جمله:

۱- احساس کمبود و پوچی (نیپیلیسم):

«نه امیدی که بر آن خوش کنم دل

نه پیغامی نه پیک آشنایی

نه در چشمی نگاه فتنه سازی

نه آهنگ پر از موج صدایی» (همان، ۸۳)

۲- تحقیر از طرف مردان:

«به هر جا رفت

در گوشش سرودند

که زن را بهر عشرت آفریدند» (همان، ۸۴)

۳- احساس اسارت و در بند بودن:

«اکنون منم که خسته ز دام فریب و مکر

بار دگر به کنج قفس رو نموده ام

بگشای در که در همه دوران عمر خویش
جز پشت میله‌های قفس خوش نبوده‌ام» (همان، ۱۲۴)
۴- شکست عشقی در زندگی زناشویی:

«زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه زر

دید در نقش فروزنده او

روزهایی که به امید وفای شوهر

به هدر رفته هدر» (همان، ۱۵۲)

یا

«انگار مادرم گریسته بود آن شب

آن شب که من به درد رسیدم و نطفه شکل گرفت

آن شب که من عروس خوشه‌های افاقی شدم

به مادرم گفتم: دیگر تمام شد.» (همان، ۴۳۰)

و یا

«گفتم: همیشه پیش از آن که فکر کنی اتفاق می‌افتد

باید برای روزنامه تسلیتی بفرستیم» (همان، ۴۳۲)

۵- دوری از فرزند:

«این شعر را برای تو می‌گویم

در یک غروب تشنه تابستان

در نیمه‌های این ره شوم آغاز

در کهنه گور این غم بی‌پایان

این آخرین ترانه لالایی است

در پای گاهواره خواب تو

باشد که بانگ وحشی این فریاد

پیچد در آسمان شباب تو» (همان، ۲۴۷)

۶- دوری از ایران به خاطر سفرها و احساس دلتنگی (نوستالوژی):

«دستی درون سینه من

سرب سکوت و دانه خاموشی
من خسته زین کشاکش درد آلود
رفتم به سوی شهر فراموشی
بردم ز یاد آنده فردا را

گفتم: سفر فسانه تلخی بود
نا گه به روی زندگی ام گسترده
آن لحظه طلایی عطر آلود» (همان، ۲۶۶)
۷- یأس و افسردگی و بدبینی:

«و یأسم از صبوری روحم وسیع تر شده بود
و آن بهار و آن وهم سبز رنگ
که بر دریچه گذشت
با دلم می گفتم: نگاه کن

تو هیچ گاه پیش نرفتی
تو فرو نرفتی» (همان، ۳۸۲).

۸- تنهایی حاصل از عدم درک دیگران:

«و این منم زنی تنها
در آستانه فصلی سرد
در ابتدای درک هستی آلوده زمین
و یأس ساده و غم ناک آسمان
و ناتوانی این دست‌های سیمانی» (همان، ۴۲۳)
۹- تأسف به گذشته:

«آیا زنی که در کفن انتظار و عصمت خود خاک شد
جوانی من بود؟» (همان، ۴۴۷)

۱۰- عدم اعتماد به جامعه و مردم:

«و این جهان به لانه ماران مانند است
و این جهان پر از صدای حرکت مردمی است

که هم‌چنان که تو را می‌بوسند
در ذهن خود طناب دار تو را می‌بافند.» (همان، ۴۲۹)
یا «وقتی که عدم اعتماد من
از ریسمان سست عدالت آویزان بود
و در تمام شهر
قلب چراغ‌های مرا تکه تکه می‌کردند
وقتی که چشم‌های کودکانه عشق مرا
با دستمال تیره قانون می‌بستند» (همان، ۴۴۶)

۲-۳-۲. علل و عوامل ظهور و پیدایش عشق

در محور دوم، علل و عوامل ظهور و پیدایش عشق از منظر شاعر نیز در دو دوره قابل ملاحظه است:

در دوره اول، فروغ، در مقام بیان عشق و فلسفه وجودی آن به ابعاد تمثیلی و اسطوره‌ای عشق توجه می‌کند. او در شعر «فتح» از دفتر «تولد دیگر» نشان می‌دهد که هبوط آدم و حوا و ادامه خلقت و آفرینش هستی، بر محور عشق نهاده شده است. وی در شعر «فتح باغ» از دفتر «تولد دیگر» تلمیحا به داستان چیدن سیب از شجره ممنوعه توسط آدم و حوا در بهشت دنیایی اشاره می‌کند:

«همه می‌دانند، همه می‌دانند

که من و تو از آن روزنه سرد و عبوس

باغ را دیدیم

و از آن شاخه بازیگر دوردست

سیب را چیدیم» (همان، ۳۸۳ و ۳۸۴)

در این دوره، فروغ برای ظهور و پیدایش عشق، آفرینش شیطان و راندن او از مقام برین را مهم‌ترین عامل می‌داند.

در دوره دوم، فروغ به عشق نگاه دیگری دارد و عشق را آن‌طور که در قبل می‌دید تصور نمی‌کند. اگر قبلاً عشق را با چشم دخترانه می‌دید؛ حال با چشم زنانگی می‌نگرد. دیگر عشق را هوس نمی‌انگارد بلکه نوعی دوست داشتن و محبت می‌داند که جاودانه است نه زود گذر.

عشق از نظر فروغ در این دوره، زوال‌ناپذیر است لذا نوع برخورد فروغ با این نوع عشق، ستیز و گریزناپذیری از آن است. در این مورد شاعر با صبر و تحمل سعی می‌کند با آن کنار آمده و آن را از خود دور کند تا رها گردد اما این عشق رها نشدنی است چرا که عشق حقیقی و راستین از عاشق واقعی جدا نمی‌شود بلکه با او جان و روح او در می‌آمیزد و عاشق این عشق را به جان و دل می‌خرد. در شعر «فتح باغ» از دفتر «تولد دیگر» شاعر خود را عاشق واقعی می‌داند که باعث قدرت و یاری رساندن به دیگران است. به عنوان نمونه:

«سخن از دستان عاشق ماست

که پلی از پیغام عطر و نور و نسیم

بر فراز شب‌ها ساخته‌اند» (همان، ۳۸۶)

و در شعر «شعر سفر» شاعر عاشقانه معشوقش را دعا می‌کند و چشم به راه اوست. به عنوان نمونه:

«می‌شکفتم ز عشق و می‌گفتم

هر که دل‌داده شد به دل‌دارش

نشنید به قصد آزارش

برود چشم من به دنبالش

برود عشق من نگهدارش» (همان، ۳۰۶)

با توجه به این تفصیل، آشنایی با عرفان و مفاهیم قرآنی، می‌تواند مهم‌ترین عامل ظهور و پیدایش عشق در این دوره باشد.

۲-۳. غایت‌شناسی عشق (هدف / فایده / نتیجه)

در بحث غایت‌شناسی عشق، شاعر به بررسی و تحلیل نتیجه یا نتایج (مثبت و منفی) و احیاناً هدف نهایی عشق می‌پردازد و اینکه از عشق خود چه می‌آموزد که این مسئله را هم به صورت جداگانه مطرح می‌کند و هم بعد از طرح اثبات عشق.

فروغ در بیتی از شعر «عاشقانه»، بعد از طرح «اثبات عشق» به نتیجه عشق می‌پردازد:

«عشق چون در سینه‌ام بیدار شد

از طلب پا تا سرم ایثار شد» (فرخزاد، ۱۳۷۹ : ۳۳۳)

اما در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» شاعر در ابیات آغازین شعر به طرح اثبات عشق پرداخته است:

«در کوچه باد می آید

در کوچه باد می آید

و من به جفت گیری گل ها می اندیشم

به غنچه‌هایی لاغر کم خون» (همان، ۴۲۴)

و در ابیات میانی به نتیجه عشق می پردازد:

«و زخم‌های من همه از عشق است

از عشق، عشق، عشق» (همان، ۴۲۸ و ۴۲۹)

در این بحث نیز، اشعار شاعر را در دو دوره جداگانه بررسی و تحلیل می‌شود:

در دوره اول، نتیجه‌ای که شاعر از عشق خود می‌گیرد منفی است چرا که این عشق، برای فروغ باعث بروز مشکلات روحی و روانی، پیروی از نفس و خواهش‌های جسمانی و نفسانی و احساس گناه و شرمساری و بدنامی و رسوایی، تنهایی و انزوا طلبی و گوشه نشینی، یأس و نومیدی، غفلت و بی‌خبری، سرگردانی و بی‌خانمانی، فرار و گریز از مردم و قطع رابطه با دنیای خارج، اسارت و گرفتاری، درون‌گرایی و عدم اعتماد به دیگران و در آخر سر به شورش فردی گذاشتن و عصیانگر شدن می‌شود.

فروغ در این دوره، از عشق خود این را می‌آموزد که عشق، تنها راه نجات او از دام مشکلات روحی روانی است. عشقی که گاهی آن را بیهوده و عبث می‌خواند و یا از آن حاصلی نمی‌برد:

«چرا امید بر عشقی عبث بست؟

چرا در بستر آغوش او خفت؟» (همان، : ۸۵)

یا

«این چه عشقی است که در دل دارم

من از این عشق چه حاصل دارم» (همان، ۱۰۱)

اما همچنان خود را در بند این نوع عشق، اسیر و گرفتار می‌کند تا شاید مرهمی باشد برای زخم‌های پنهان که دایما روحش را می‌آزارد و جسمش را شکنجه می‌دهد. فروغ تنها راه رهایی از دردهای روحی را، افتادن در دام هوس‌ها و لذت‌های جسمی می‌داند او می‌خواهد

دیوارهایی را که دیگران برایش ایجاد کرده‌اند با سلاح عشق فرو ریزد لذا انگیزه‌ای جز عصیان را در خود نمی‌بیند:

«ز پشت میله‌های سرد و تیره

نگاه حسرت‌م حیران به رویت

در این فکرم که دستی پیش آید

و من ناگه گشایم پر به سویت» (آزاد، ۱۳۸۴: ج ۲: ۴۴۴)

یا

«بیا ای مرد، ای موجود خود خواه

بیا بگشای درهای قفس را

اگر عمری به زندانم کشیدی

رها کن دیگرم این یک نفس را» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۹۳)

و برای این عشق، شاعر تعبیرات و صفاتی قائل است که در سروده‌های دوره اول خود، از

آنها استفاده می‌کند از جمله مهم‌ترین آن‌ها بدین قرارند:

۱- لکه:

«شست و شویش دهم از لکه عشق

زین همه خواهش بیجا و تباه» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۸۱)

۲- دست:

«به خدا غنچه شادی بودم

دست عشق آمد و از شاخم چید» (همان، ۸۲)

۳- عبث:

«چرا امید بر عشقی عبث بست؟

چرا در بستر آغوش او خفت؟» (همان، ۸۴)

۴- آتشین:

«این عشق آتشین پر از درد بی‌امید

در وادی گناه و جنونم کشانده بود» (همان، ۸۶)

۵- پهنة صحرا:

- «گم شدم در پهنه صحرای عشق
در شبی چون چهره بختم سیاه» (همان، ۹۹)
۶- سوزان:
- «باز لب‌های عطش کرده من
عشق سوزان تو را می‌جوید» (همان، ۱۰۱)
۷- قصه:
- «می‌تپد قلبم و با هر تپشی
قصه عشق تو را می‌گوید» (همان)
۸- آتش:
- «آتش عشق به چشم‌ت یک دم
جلوه‌ای کرد و سرابی گردید» (همان، ۱۰۲)
۹- غم:
- «آه، ای آن که غم عشقت نیست
می‌برم بر تو و بر قلبت رشک» (همان)
۱۰- درد:
- «درد عشق است که با حسرت و سوز
بر دل پر سررم چیده شد» (همان، ۱۰۹)
۱۱- دل‌انگیز:
- «دیروز به یاد تو و آن عشق دل‌انگیز
بر پیکر خود پیرهن سبز نمودم» (همان، ۱۱۵)
۱۲- بیم و امید:
- «از بیم و امید عشق رنجورم
آرامش جاودانه می‌خواهم» (همان، ۱۲۰)
۱۳- آفتاب گم شده:
- «تا برگزیده می‌نگرم، عشق خویش را
چون آفتاب گم شده می‌آورم به یاد» (همان، ۱۲۴)

۱۴- دیرینه:

«تا که حیران شود از جلوه گل / امشب آن عشق دیرینه من» (همان، ۱۳۰)

۱۵- صحنه:

«تا چو رؤیا شود این صحنه عشق

کندر و عود در آتش ریزم» (همان، ۱۳۱)

۱۶- جادو:

«گاه می‌کوشد که با جادوی عشق

ره به قلبم برده افسونم کند» (همان، ۱۳۳)

۱۷- رسم و طریق:

«از زهره آن الهه افسونگر

رسم و طریق عشق می‌آموزم» (همان، ۱۴۲)

۱۸- تصویر:

«یک شب ز لوح خاطر من بزدای

تصویر عشق و نقش فریبش را» (همان، ۱۴۶)

۱۹- نقش فریب:

«یک شب ز لوح خاطر من بزدای

تصویر عشق و نقش فریبش را» (همان)

۲۰- تازه:

«خواهم به انتقام جفا کاری

در عشق تازه فتح رقیبش را» (همان)

۲۱- مست:

«دور از نگاه خیره من ساحل جنوب

افتاده مست عشق در آغوش نور ماه» (همان، ۱۵۲)

۲۲- زندان:

«بیچاره دل که با همه امید و اشتیاق

بشکست و شد به دست تو زندان عشق من» (همان)

۲۳- طوفان:

«در شط خویش رفتی و رفتی از این دیار
ای شاخه شکسته ز طوفان عشق من» (همان)

۲۴- قطره‌ای از طلای سوزان:

«چون قطره‌ای از طلای سوزان
عشق تو چکیده بر لبانم» (همان، ۱۷۱)

۲۵- آشوب تابستان:

«پشت سر:
آشوب تابستان عشقی ناگهانی» (همان، ۱۸۷)

۲۶- دیده:

«بی‌گمان زان جهان رؤیایی
زهره بر من فکنده دیده عشق» (همان، ۱۹۸)

۲۷- سپیده:

«می‌نویسم به روی دفتر خویش
جاودانه باشی ای سپیده عشق» (همان)

۲۸- پیچ و خم دلنشین:

«لغزیده بر شکوفه لب‌های خامشم
بس قصه‌ها ز پیچ و خم دلنشین» (همان، ۲۰۰)

۲۹- گل آتشین:

«در چشم‌های لیلی اگر شب شکفته بود
در چشم من شکفته گل آتشین عشق» (همان)

۳۰- محال:

«چه ره آورد سفر دارم ای مایه عمر؟
سینه‌ای سوخته در حسرت یک عشق محال» (همان، ۲۰۷)

۳۱- خورشید یخ بسته:

«دیگرم گرمی نمی‌بخشی

عشق، ای، خورشید یخ بسته» (همان، ۲۱۰)
۳۲- نیاز آلود:

«وه چه شیرین است
بر سر گور تو ای عشق نیاز آلود
پای کوبیدن» (همان، ۲۱۶)

۳۳- بی زوال:

«شادم که بعد وصل تو باز این سان
در عشق بی زوال تو می‌گیریم» (همان، ۲۱۷)

۳۴- عشق نخستین:

«در دلم چگونه یاد تو می‌میرد
یاد تو یاد عشق نخستین است» (همان، ۲۱۹)

۳۵- شرار:

«دیگر به ما که سوخته‌ایم از شرار عشق
نام گناه کاره رسوا نداده بود» (همان، ۲۲۱)

۳۶- مدام:

«بگذار تا به طعنه بگویند مردمان
در گوش هم حکایت عشق مدام ما» (همان)

۳۷- بوی:

«در ره خود خسته و بی‌تاب
یاسمن‌ها را به بوی عشق بوییده» (همان، ۲۲۸)

۳۸- کمال:

«کمال عشق باشد این گذشت‌ها
دل تو مال من، تن تو مال او» (همان، ۲۳۲)

۳۹- خیال:

«به ظلمت شبان بی‌فروغ من
خیال عشق خوش تر از خیال تو» (همان، ۲۳۲)

۴۰- طراوت مهتاب:

«ما تکیه داده نرم به بازوی یک دگر
در روحمان طراوت مهتاب عشق بود» (همان، ۲۵۸)

۴۱- آستانه محراب:

«سرهایمان چو شاخه سنگین ز بار و برگ
خامش، بر آستانه محراب عشق بود» (همان)

۴۲- ترانه:

«من تا ابد ترانه عشقم را
در آفتاب عشق تو می خواندم» (همان، ۲۶۳)

۴۳- آفتاب:

«من تا ابد ترانه عشقم را
در آفتاب عشق تو می خواندم» (همان)

۴۴- کام:

«آن شب به کام عشق من افشاندی
ز آن بوسه قطره ابدیت را» (همان، ۲۶۶)

۴۵- پرتو مهتاب:

«عشق تو هم چو پرتو مهتاب است
تابیده بی خبر به لجن زاری» (فرخزاد، ۱۳۸۳ : ۲۷)

۴۶- پرتو سوزنده:

«یاد آن پرتو سوزنده عشق
که ز چشمت به دل من تابید» (همان، ۲۲)

۴۷- صفا:

«من صفای عشق می خواهم از او
تا فدا سازم وجود خویش را» (همان، ۳۳)

۴۸- شور:

«آری بنوش و هیچ مگو کاندرا این میان

دردا، ز شور عشق تو سوزنده آذری است» (همان، ۶۳)

۴۹- شمشیر:

«عشق، شمشیر من و مستی، کتاب من

باده خاکم بود، آری، باده خاکم بود» (صاعدی، ۱۳۸۶: ۱۵۰)

همانطور که مشاهده می‌شود شاعر در دوره اول برای بیان عشق و حالات آن از واژه‌های محسوس و ملموس و در عین حال فاقد بار معنایی بهره می‌گیرد چرا که این دوره برای او، دورانی پر حادثه و مملو از خاطرات دوران جوانی و آغاز ظهور عشق است آن هم از نوع مجازی و دنیوی که بیشتر با احساسات جوانی توأم است لذا فروغ برای بیان احساسات خام و ناپخته خود و تمایلات زنانگی و دفاع از حقوق از دست رفته زنان دسترسی به این نوع واژه‌ها را سهل‌تر و نزدیک‌تر احساس می‌کند.

در دوره دوم نیز، نتیجه‌ای که شاعر از عشق خود می‌گیرد مثبت است چرا که این عشق، برای فروغ به رسیدن و کمال ختم می‌گردد. فروغ در این دوره، به نوعی عشق عرفانی دست می‌یابد که در پناه آن به آرامش نسبی می‌رسد و تا حدی غم‌ها را فراموش کرده و به دنیای شادی‌ها گام می‌گذارد و به برخی آرزوهای از دست رفته نائل می‌گردد. فروغ باغ عشق را فتح می‌کند و از شاخه‌های دور دست آن میوه‌ها چیده و طعم شیرین آنها را نیز حس می‌کند. به عنوان نمونه:

«همه می‌دانند؛ همه می‌دانند

که من و تو از آن روزنه سرد و عبوس

باغ را دیدیم

و از آن شاخه بازیگر دور دست

سیب را چیدیم» (همان، ۳۸۴ و ۳۸۵)

فروغ در دوره دوم از عشق خود، این را می‌آموزد که در درجه اول باید دوست داشت و این دوست داشتن را به همه اعلان کرد و از همه مهم‌تر، خدا را باور کرد و وجود او را در همه جا حاضر و ناظر دید. به عنوان نمونه:

«می‌توان فریاد زد

با صدایی سخت کاذب، سخت بیگانه

دوستت می‌دارم» (همان، ۳۴۰)

برای این عشق نیز، شاعر تعبیرات و صفاتی قائل است که در سروده‌های دوره دوم خود، از آنها استفاده می‌کند؛ از جمله مهم‌ترین آنها بدین قرارند:

۱- حس مغشوش:

«و عشق بود، آن حس مغشوشی که در تاریکی هستی

ناگاه/ محصورمان می‌کرد» (فرخزاد، ۱۳۷۹: ۲۹۴)

۲- غمناک:

«آنچنان آلوده است

عشق غمناکم با بیم زوال

که همه زندگیم می‌لرزد» (همان، ۲۹۶)

۳- خط سیاه عشق:

«بر جدار کلبه‌ام که زندگی است

با خط سیاه عشق

یادگارا کشیده‌اند» (همان، ۳۰۴)

۴- سایه بی‌اعتبار:

«در سایه بی‌اعتبار عشق

در سایه فرار خوشبختی

در سایه ناپایداری‌ها» (همان، ۳۱۲)

۵- نفرین:

«خوشبخت، زیرا دوست می‌داریم

دل تنگ، زیرا عشق نفرینی است» (همان، ۳۱۶)

۶- نفس:

«و گیسوان بیهده‌اش

نومیدوار از نفوذ نفس‌های عشق می‌لرزید» (همان، ۳۲۱)

۷- انبساط:

«دیدم که پوست تنم از انبساط عشق ترک می‌خورد» (همان، ۳۲۹)

۸- خیرگی:

«عشق دیگر نیست این، این خیرگی است» (همان، ۳۳۳)

۹- تب:

«چون تب عشقم چنین افروختی

لاجرم شعرم به آتش سوختی» (همان، ۳۳۴)

۱۰- تنها:

«عشق؟

تنهاست و از پنجره‌ای کوتاه

به بیابان‌های بی‌مجنون می‌نگرد» (همان، ۳۵۲)

۱۱- سودای محکومانه:

«تلخ کام و نا سپاس از یکدیگر

عشقشان، سودای محکومانه‌ای» (همان، ۳۵۹)

۱۲- حریص:

«مرا پناه دهید ای تمام عشق‌های حریصی» (همان، ۳۸۱)

۱۳- آستانه:

«و دختری که هنوز آنجا

در آستانهٔ پر عشق ایستاده

سلامی دوباره خواهم داد» (همان، ۴۱۱)

۱۴- چراگاه:

«و در سیاهی ظالم مرا به سوی چراگاه عشق می‌بردی» (همان، ۴۳۴)

۱۵- تاج:

«این کیست این کسی که تاج عشق به سر دارد؟» (همان، ۴۳۶)

۱۶- سهم:

«برای سهم عشق قضاوت کردیم» (همان، ۴۴۱)

۱۷- کودکانه:

«وقتی که چشم‌های کودکانهٔ عشق مرا

با دستمال تیرهٔ قانون می‌بستند» (همان، ۴۴۶)

۱۸- پناه:

«و در پناه عشق همسر مصنوعی‌اش

و زیر شاخهٔ درختان سیب مصنوعی

آوازه‌های مصنوعی می‌خواند» (همان، ۴۵۳)

۱۹- بسط ذهن مشترک:

«صدای انعقاد نطفهٔ معنی

و بسط ذهن مشترک عشق

صدا، صدا، صدا، تنها صداست که می‌ماند» (همان، ۴۶۶)

۲۰- مزرعه:

«دیوارهای حایل، دیوارهای مرز

تا پاسدار مزرعهٔ عشق من شوند» (آزاد، ۱۳۸۴: ج ۲: ۶۶۶)

۲۱- ضربه‌های مضطرب:

«و گوش کن

به ضربه‌های مضطرب عشق

که پخش می‌شود» (همان، ۶۶۷)

۲۲- گهوارهٔ تولد:

«شاید که عشق من

گهوارهٔ تولد عیسیای دیگر باشد» (همان، ۶۷۰)

و اما در دورهٔ دوم، شاعر برای بیان عشق و حالات آن از واژه‌هایی پر بار و سرشار از معنویت بهره می‌برد و این بدان علت است که به یک نوع آرامش روحی و روانی رسیده است که این احساس بیشتر از آگاهی و بینش معنوی وی نشئت می‌گیرد. شاعر به این نتیجه رسیده است که باید از آن احساسات سطحی و شور دوران جوانی دست برداشت و عمیق‌تر به مسائل و اتفاقاتی که در جامعه و اطراف خویش رخ می‌دهد نگرست لذا برای بیان واقعی دوست داشتن، عشق را با کلماتی توصیف می‌کند که بیشتر به حقیقت نزدیک‌تر است و گویی ذهن و زبان شاعر در یک نقطه هم دیگر را تلاقی کرده و در کمال خویش به وحدت و می‌رسند.

۲-۴. وظیفه شناسی (شان اخلاقی)

در بحث وظیفه شناسی یا شان اخلاقی عشق، شاعر می‌اندیشد که در رویارویی با پدیده عشق در زندگی خود و دیگران، چه رویکرد اخلاقی را باید در پیش گرفت و کیفیت مواجهه وی در مقابل عشق خود، چگونه باید باشد و یا احیانا در تزاخم عشق خود و دیگران چه رویکردی باید اتخاذ کند. این رویارویی از دو راه امکان پذیر است: (۱) عاشق در مقابل برخی عشق‌ها (زوال‌ناپذیر) صبوری پیشه کند و آن را به جان خریدار باشد (گریز‌ناپذیر) و (۲) عاشق در مقابل برخی دیگر (زوال‌پذیر) شجاعت به خرج دهد و از آن بگریزد (گریز‌پذیر). در یک نگاه کلی به مقوله عشق و کیفیت رویارویی انسان با آن باید گفت که هر انسان عاشق، دو راه در پیش دارد و آن این که در مقابل برخی از عشق‌ها، صبوری پیشه کند و در برابر برخی دیگر، شجاعت به خرج دهد و آن را به جان خریدار باشد. در این مورد نیز اشعار شاعر در دو دوره جداگانه بررسی و تحلیل می‌شود:

در دوره اول، عشق فروغ بر پایه هوا و هوس است. (عشق از نوع دنیوی و پست) در این دوره، فروغ در بسیاری از شعرهایش خود را عاشقی هوسران می‌خواند که دایما در پی لذت‌های جسمی است. او خود را اسیر دنیا و مادیات کرده و می‌خواهد کام خود را از این دنیا ببرد و از هر راهی وارد می‌شود تا خود را ارضا کند و به مطامع خود دست یازد. به عنوان نمونه:

«نه امیدی که بر آن خوش کنم دل

نه پیغامی نه پیک آشنایی

نه در چشمی نگاه فتنه سازی

نه آهنگ پر از موج صدایی

ز شهر نور و عشق و درد و ظلمت

سحرگاهی زنی دامن کشان رفت

پرشان مرغ ره گم کرده‌ای بود

که زار و خسته سوی آشیان رفت» (همان، ۸۳)

«من که پشت پا زدم به هر چه هست و نیست

تا که کام او ز عشق خود روا کنم

لعنت خدا به من اگر به جز جفا

زین سپس به عاشقان با وفا کنم» (همان، ۱۵۰)

«می‌روم خسته و افسرده و زار

سوی منزلگه ویرانه خویش

به خدا می‌برم از شهر شما

دل شوریده و دیوانه خویش

می‌برم تا که در آن نقطه دور

شستشویش دهم از رنگ گناه

شستشویش دهم از لکه عشق

زین همه خواهش بی جا و تباه» (همان، ۳۰۸)

در دوره دوم، عشق فروغ بر پایه نوعی عرفان است. عشق از نوع معنوی و والا، عرفانی نه مبتنی

بر تجربه و شناخت عارفانه بلکه از نوع اجتماعی آن که شاید زخم‌های خورده از عشق دوران

نوجوانی را التیام بخشد. عشقی توأم با آرامش ابدی و آسایش بی حد. به عنوان نمونه:

«از بیم و امید عشق رنجورم

آرامش جاودانه می‌خواهم

بر حسرت دل دگر نیفزایم

آسایش بی‌کرانه می‌خواهم» (همان، ۱۱۹)

«بی‌گمان زان جهان رؤیایی

زهره بر من فکنده دیده عشق

می‌نویسم به روی دفتر خویش

جاودان باشی ای سپیده عشق» (همان، ۱۹۸)

یا

«شادم که در شرار تو می‌سوزم

شادم که در خیال تو می‌گیریم

شادم که بعد وصل تو باز این سان

در عشق بی زوال تو می‌گیریم» (همان، ۲۱۹)

یا

«کنون که در کنار او نشسته‌ای
 تو و شراب و دولت وصال او
 گذشته رفت و آن فسانه کهنه شد
 تن تو ماند و عشق بی‌زوال تو» (همان، ۲۲۳)

۳. نتیجه‌گیری

با یک نگاه فراگیر به موضوع عشق و رویکرد آن در اشعار فروغ چنین بر می‌آید که وی در بحث «معنا شناسی» شاعر ضمن توجه به مفهوم اصلی عشق، به تبیین این واژه با واژگانی چون دوست داشتن، محبت، شور، شوق، اشتیاق و... در یک گفتمان معنایی پرداخته و والایی مقام واژه عشق را در ترکیب «جاودانگی عشق» نشان داده است. در بحث «وجود شناسی» شاعر در مقام بیان «انواع عشق» در دوره اول، بر عشق‌های گریزپذیر (زوال‌پذیر) و در دوره دوم، بر عشق‌های گریزناپذیر (زوال‌ناپذیر) اشاره می‌کند با این تفاوت که عشق وی در دوره اول، از نوع «دنیوی و پست» و در دوره دوم، از نوع «معنوی و والا» است و در دوره دوم، از نوع «عرفانی- فلسفی» و در حوزه «علل پیدایش و ظهور عشق»، فروغ با اشاره به داستان آفرینش آدم و حوا و رانده شدن آن دو از بهشت موقت، به عشق نخستین اشاره می‌کند که پیامد همان چیدن سیب باشد لذا مهم‌ترین عامل ظهور و پیدایش عشق در دوره اول راه، همانا آفرینش شیطان و رانده شدن آن از بهشت برین می‌داند. با اینکه برخی عوامل او را دچار نا به سامانی‌های ذهنی و روانی می‌سازد و یا تعلق خاطر وی به برخی نبایسته‌ها و نشایسته‌ها، تا حدودی او را از خدا دور می‌کند اما وجود فرزند در زندگی و فعالیت‌های اجتماعی و آشنایی با عرفان و مفاهیم قرآنی از دیگر عواملی است که در دوره دوم، اشتیاق مجدد شاعر را به زندگی بیشتر کرده و زمینه‌ساز ظهور عشقی دیگر، از نوع معنوی و والا در وجود شاعر می‌گردد که شاعر مهم‌ترین عامل ظهور و پیدایش عشق در این دوره راه، آشنایی با عرفان و مفاهیم قرآنی می‌داند. در بحث «غایت شناسی» شاعر نتایج عشق را در دو پهنه مثبت و منفی ترسیم می‌کنند که در بحث «نتایج منفی»، عموماً بر «عشق گریزپذیر» توجه دارند و در بحث «نتایج مثبت»، بر «عشق گریز ناپذیر». در توضیح این که در بحث «نتایج منفی»، پیامد حوادث و مشکلات موجود، برای فروغ، چیزی جز پیروی از هواهای نفسانی و خواهش‌های جسمانی

نیست و در بحث «نتایج مثبت»، فروغ، از طریق آشنایی با عرفان و معرفت به حقایق می‌رسد. در بحث «وظیفه شناسی» شاعر در مقابل «عشق‌های گریزپذیر»، صفت «شجاعت» را تجویز می‌کند چرا که فروغ، لذت‌های دنیوی و دل بستگی‌های مادی را دوست ندارد و از چنگ آن با شجاعت می‌گریزد و در مقابل «عشق‌های گریزناپذیر»، شاعر، صفت «صبر» را به کار می‌برد؛ چون در پناه اوست که فروغ به معنویت می‌رسد.

کتاب‌شناسی

۱. آزاد، م (۱۳۸۴) *پیشادخت شعر*، دو مجلد، تهران: ثالث
۲. جلالی، بهروز (۱۳۷۷)، *جاودانه زیستن در اوج ماندن*، تهران: مروارید، چاپ دوم
۳. صاعدی، عبد العظیم (۱۳۸۶)، *خدا باوری در شعر فروغ*، تهران: زوار، چاپ سوم
۴. فرخزاد، فروغ (۱۳۷۹)، *دیوان اشعار*، به کوشش بهروز جلالی، تهران: مروارید، چاپ هفتم
۵. فرخزاد، فروغ (۱۳۸۳)، *دیوان اشعار*، به کوشش بهمن رحیمی، تهران: شادان
۶. فرخزاد، فروغ (۱۳۸۳)، *نامه‌های فروغ فرخ‌زاد به همسرش*، به اهتمام کامیار شاپور و عمران صالحی، تهران: مروارید، چاپ هفتم

Examining the concept and nature of love in Forough Farrokhzad's poems

Nader Moslemi^۱ -Mustafa Gorgi^۲ -Fatemeh Koopa^۳

۱- Master's student of Payam Noor University, Tehran. (corresponding author)

nader_moslemi@yahoo.com

۲ - Assistant Professor of Persian Language and Literature, Payam Noor University, Tehran.

Gorgi111@yahoo.com

۳ - Associate Professor of Persian Language and Literature, Payam Noor University, Tehran.

f.kouppa@yahoo.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	One of the most frequent topics in the contemporary poets' Diwans of course, with a new and special method and style, is "love" and everything related to it, and investigating its various aspects with regard to the topics of ontology, cosmology, anthropology, etc. in contemporary poetry requires a large and comprehensive research. From this point of view, Forough Farrokhzad is one of the prominent poets who has an influence on contemporary Persian poetry and in the mentioned field with a new approach in quiddistic knowledge, existentialism, teleology and conscientiousness in the field of love, both in terms of quantity and quality has written many poems. In this article, which has been done by analytical-descriptive method, the author has classified, analyzed and reviewed this poets' Diwans in the four above-mentioned sections. With a comprehensive look at the subject of love and the approach of this poet, it turns out that, Forough, regarding the ontology of love, believes that in the first period, the creation of the devil and its expulsion from heaven, and in the second period, familiarity with mysticism and revelatory concepts are the most important factors in the emergence of love.
Article history:	
Received: ۳۰ April ۲۰۲۲	
Accepted: ۲۰ August ۲۰۲۲	
Keywords: Love Beloved intellect and affection Inevitability affection Forough	